

امام (ره)، فرهنگ و اصلاحات

بررسی جامعه شناختی دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) درباره فرهنگ

از: حسین محبوبی منش^(۱)

چکیده:

مفهوم «فرهنگ» به مثابه الگوهای مشترک فکری و رفتاری است که شامل عناصر اساسی از جمله: باورها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و فناوری می‌باشد. فرهنگ مبنای کارکردهایی چون: تأمین نیازهای اولیه و ثانویه انسانی، امنیت بخشی به زندگی اجتماعی و تداوم آن، تضمین بقا و تداوم تاریخی جامعه، ایجاد ارتباط جمعی، ایجاد احساس تعلق جمعی و تکوین هویت اجتماعی، ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی و نظایر آن می‌باشد که اهمیت و جایگاه بلندی نزد متفکران اجتماعی، خصوصاً جامعه شناسان دارد.

هدف از این مقاله، آن است که نگاهی جامعه شناختی به مفهوم فرهنگ در اندیشه حضرت امام (ره) نموده و اهمیت و جایگاهی که ایشان برای فرهنگ قائل هستند روشن شود در این راستا تلاش می‌شود تا برخی از شاخص‌های فرهنگ استعماری و فرهنگ استقلال و همچنین راه اصلاح جامعه از دیدگاه امام (ره) ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی /Sociology
امام خمینی (ره) /Imam Khomeini
فرهنگ /Culture / مفاهیم اجتماعی
Social concepts / اصلاح اجتماعی
Social reform /جهانی‌شدن /Globalization



◀ با توجه بر اهمیت فرهنگ و کارکردهای آن برای جامعه و همچنین اهمیت نگرش رهبران و نخبگان جامعه بر مقوله فرهنگ در این مقاله قصد آنست که تأملی کوتاه درباره فرهنگ از دیدگاه امام خمینی (ره) بنماییم یعنی دیدگاه رهبر اندیشمندی که موجب دگرگونی سریع و بنیادین در نظام فرهنگی جامعه گردید و به ۲۵۰۰ سال فرهنگ شاهنشاهی پایان داد و انقلابی را رهبری کرد که به تحول اساسی در ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی منجر شد؛ رهبری که سه ویژگی ایدئولوگ بودن، بسیج گر بودن و مدیر بودن را، که داشتن هر کدام برای رهبر شدن کفایت می‌کند، به صورت یک جا و با هم داشت؛ مردی که تاریخ جدیدی را بنیانگذاری کرد که منادی معنویت در عصر بی معنایی و بی هدفی بود و آغازگر تاریخ پیوند دین و سیاست در ربع آخر قرن بیستم شد.

بنابر این به طور کلی ضرورت دارد بررسی شود که این منادی ارزش‌های فرهنگی الهی، بر مبنای چه مفروضات فرهنگی، جامعه ایران دهه ۵۰ را که جزیره ثبات تلقی می‌شد، مورد خطاب و تحول قرار داد، و بر پایه چه بینش فرهنگی و روشی نظریه سیاسی را تکوین نمود و آن را به عمل پیوند داد؛ البته هر چند نظریات امام (ره) را نمی‌توان به عنوان نظریات معطوف به علوم تجربه‌گرا صادره از یک جامعه‌شناس یا یک فیلسوف حرفه‌ای مورد تحلیل قرار داد، مع الوصف حضرت امام (ره) در ایجاد تحول فرهنگ و جامعه جلوتر از همه این دانشمندان کلاسیک بود. به قول هگل «فلاسفه همواره دیر بر سر صحنه حضور می‌یابند» و به نظر نگارنده، جامعه‌شناسان نیز دیر به صحنه می‌رسند به طوری که برای مثال اکثر نظریه پردازان جامعه‌شناس با وقوع انقلاب اسلامی در ایران غافل‌گیر شده و پیش بینی آن را نمی‌کردند. لذا یافتن نوع درک و تلقی و تفسیری که امام از جامعه و فرهنگ جامعه داشتند و در عرصه عمل موجب آن تحول عظیم شدند، همچنین تعمق و مذاقه بر نگرش فرهنگی فردی که توانست

جامعه‌ای با هویت و تاریخ دیرینه را در مسیر دگرگونی سریع و بنیادی قرار دهد بسیار ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین کوشش برای ساختن «نوع متعالی»^(۱) از نظرها و مواضع امام (ره) راجع به مقولات فرهنگ، آزادی، عدالت، توسعه و نظایر آن لازم است؛ چرا که می‌تواند به عنوان چارچوبی مرجع، مورد استفاده نظریه پردازان قرار گرفته و آنها را در تدوین پیش فرض‌ها و مفروضات اساسی یاری کند و آنان را به سمت و سویی مطلوب در تکوین جامعه مدنی نبوی، هدایت نماید. به گفته «آبل» ریاضی دان جوان و نابغه:

«اگر کسی بخواهد در ریاضیات پیشرفت کند باید از استادان درس فرا گیرد، نه از شاگردان» زیرا مطالعه مستقیم استادان، در دستیابی به سبک و ذوق سلیم عقلی، ما را یاری می‌دهد و درک ما را در زمینه شناخت مسایل مهم و راه حلشان، بالا می‌برد»^۱.

در این نوشتار نیز، نگارنده به قدر بضاعت خود قصد دارد به طور بسیار مختصر، تلقی امام از فرهنگ را باز نماید. در ابتدا برای آشنایی با فضای واژه‌ای مفهوم فرهنگ، مروری اجمالی در سطح نظری نموده، آنگاه بر دیدگاه امام (ره) راجع به اهمیت فرهنگ، مصادیق فرهنگ، فرهنگ استعماری، فرهنگ استقلالی و راه اصلاح فرهنگی، تأملی کوتاه می‌نماییم.

مروری نظری بر مفهوم فرهنگ

با توجه به انفجار اطلاعات در دو قرن اخیر، و فراهم شدن زمینه‌های شناخت انسان و فرهنگ، تاکنون بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران اجتماعی تلاش نموده‌اند که تعریفی جامع و مانع از فرهنگ به دست دهند. به طوری که هم اکنون گفته می‌شود: «بیش از ۴۵۰ نوع تعریف از فرهنگ ارائه گردیده

است.^۲ ولی هیچ کدام مورد اجماع همگان قرار نگرفته است؛ زیرا هر یک از روزن و دریچه فکری خاص خود و کاربردی که برای آن قایل هستند، به تعریف فرهنگ مبادرت نموده‌اند. با این وصف هر یک از تعاریف به وضوح مفهوم فرهنگ کمک کرده‌اند. به عنوان مثال فلاسفه از بعد معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی در پی شناخت ماهیت و چیستی فرهنگ برآمده‌اند. مردم‌شناسان از منظر مراسم، مناسک و آداب و رسوم به فرهنگ نگریسته و روان‌شناسان از جنبه کنش فردی و سازش با محیط، و جامعه‌شناسان از بعد رابطه متقابل ساخت و کنش به مطالعه ساختار فرهنگی و منشأ و کارکردهای فرهنگ پرداخته و تحول آن را در طول تاریخ مورد بررسی قرار داده‌اند. هم‌چنین فن‌آورها، اقتصاددانان، ادیبان، زیست‌شناسان، سیاست‌پیشگان، جغرافی‌دانان، زیبایی‌شناسان، هنرمندان و... هر کدام از منظر (پارادایم) مخصوص به خود به مطالعه، بررسی و تعریف فرهنگ پرداخته‌اند. بنابراین مفهوم فرهنگ از مفاهیم سهل اما ممتنع، آشنا ولی مبهم و پیچیده می‌باشد که نیاز به دقت و غور بیشتری دارد.

اغلب انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان در برخورد با مفهوم فرهنگ به طور ضمنی یا صریح اذعان می‌نمایند که تعریف فرهنگ کار چندان ساده‌ای نیست. در ادبیات مربوطه، طیف وسیعی از تعاریف مفهومی مختلف از فرهنگ وجود دارد که فرهنگ را در معنای وسیعی معادل «سبک زندگی» تعریف می‌کنند و در طرف مقابل، فرهنگ را «اندیشه‌ها و ارزش‌ها» تلقی می‌نمایند.^۳ در این جا بهتر است قبل از پرداختن به تعریف مفهومی فرهنگ، مروری بر تعریف لغوی و پیشینه واژه‌ای فرهنگ داشته باشیم

واژه فرهنگ در زبان‌های اروپایی Culture, Culture, Koltur به ترتیب (انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) از واژه "CULTURA" و از ریشه لاتینی "Colere" می‌باشد. این واژه، طیف معنایی گسترده‌ای مانند: مسکن گزیدن، کشت کردن،

حراست کردن، پرستش کردن، دارد برای مثال، معنای «مسکن گزیدن» از "Colonus" برآمده که با همان واژه "Colony" قرابت دارد، آن چه بعدها بیشتر در زبان‌های اروپایی رواج یافت؛ همان معنایی است که در کشت کردن نهفته است؛ یعنی "CULTURA".^۴

در زبان فارسی، «فرهنگ که ریشه‌ای پهلوی دارد و معرب آن را «فرهنج» گفته‌اند، در لغت به معانی علم، دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت و آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت و نیز به معنای کتابی که شامل لغت‌های یک زبان و شرح آنها باشد، آورده شده است. معنی اصلی به زبان پهلوی همان تعلیم و تربیت است.^۵ فرهنگ در زبان فارسی، واژه‌ای مرکب از دو جزء «فر» و «هنگ» است. «فر» پیشوند و به معنی جلو، بالا، بر و پیش آمده و «هنگ» از ریشه اوستایی «تنگ»^(۱) و به معنی کشیدن و سنگینی و وزن می‌باشد. البته این واژه مرکب هر چند از نظر لغوی به معنی بالا کشیدن، برکشیدن و بیرون کشیدن است، با این وجود، هیچ‌گاه در ادبیات فارسی به مفهومی که برخاسته از ریشه کلمه باشد، نیامده است؛ بلکه به معانی علم، دانش، هنر، حرفه و فن، آموختن و به کار بستن، عقل، ادب و بزرگی و سنجیدگی و... آمده که بر حسب زمان با مفاهیم مختلف به کار رفته است.^۶

از آنجا که در زبان فارسی، فرهنگ به معنی «دانش و دانایی»، «علم»، «نیک‌مردی» و مترادف با «خصایل فرهنگی» به کار رفته است؛ اطلاق نام فرهنگ به وزارت معارف (وزارت آموزش و پرورش فعلی) و وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۳ که در حال حاضر وزارت فرهنگ و ارشاد نام گرفته است و نیز وزارت آموزش عالی ایران نیز که نام فرهنگ را یدک می‌کشد و با عنوان وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسمیت یافته است،^۷ همه براساس مترادف

گرفتن کلمه فرهنگ به معنی علم و دانش و فعالیت‌های هنری می‌باشد. به علاوه واژه فرهنگ با مفهومی روشن فکری و طبقاتی، مترادف کلمات «مبادی آداب»، «باریک اندیش»، «باسواد» و نظایر آن در فارسی به کار می‌رود. در زبان فارسی در قیاس با زبان‌های اروپایی، واژه فرهنگ معنای غیرمادی واضح‌تری دارد. وقتی می‌گوییم: «فرهنگ ترافیک»، منظورمان نوع خاصی از رفتار در حوزه راهنمایی و رانندگی است؛ یا «فرهنگ آپارتمان نشینی» و یا «فرهنگ خانه داری» و نظایر آن در زبان فارسی همگی خصایل اخلاقی و نوعی رفتار و به شیوه زیستن توجه می‌کند.^۸

همان طور که قبلاً گفته شد، هر کس فرهنگ را از زاویه فکری مخصوص به خود تعریف نموده است. به عنوان مثال «تن بروک» با تشبیه فرهنگ به دو چهره ژانوس،^۹ تعبیر جالبی از فرهنگ کرده است:

«انسان خالق و در همان حال مخلوق فرهنگ است».^{۱۰}

مرحوم «استاد محمد تقی جعفری» نیز از فرهنگ به عنوان «رنگ آمیزی و توجیه» که اخلاق، هنر، آزادی، مذهب، جهان‌بینی و علم و اخلاق تابو^{۱۱} و رسوم و قوانین حقوقی را کیفیت خاصی می‌بخشد، یاد می‌کند.^{۱۲} «دی استنلی ایتن» فرهنگ را «معرفت مشترک» انسان‌های یک جامعه می‌داند و آن را مشتمل بر شش نوع معرفت: «نمادها، فن‌آوری، ایدئولوژی، هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها و نقش‌ها» دانسته و فرهنگ را در واقع به منزله انقیاد تلقی می‌نماید که در شکل دهی ادراک، و نگرش افراد و هویت بخشی به افراد بسیار مؤثر است.^{۱۳} افروغ نیز فرهنگ را «معرفت مشترک» تعریف نموده و آن را مشتمل بر لایه‌های تو در تو می‌داند که از عمیق‌ترین تا سطحی‌ترین لایه به ترتیب شامل جهان بینی، ارزش، هنجار، نماد، فن‌آوری مادی (مهارت به کارگیری و ساخت اشیاء) و فن‌آوری اجتماعی (مدیریت و سازماندهی اجتماعی) می‌باشد.^{۱۴}

«تری یانندیس» نیز به نقل از «کلاگن»^(۱) می‌گوید:

«فرهنگ برای جامعه، همچون حافظه است برای افراد»^{۱۵}

فرهنگ را به نرم‌افزار ذهن تشبیه نموده که رفتار را کنترل می‌کند.^{۱۶}

به تعبیر «کارنیرو» «فرهنگ به عنوان یک ویژگی منحصر به فرد انسان است که آن

را بین خود و محیطش قرار می‌دهد تا امنیت و بقای خود را تضمین کند».^{۱۷}

«برکلی» فرهنگ را گنجینه انباشته بشری و «لینتون» فرهنگ را شیوه

احساس، اندیشه و حمل تلقی می‌کند،^{۱۸} بدین ترتیب می‌توان گفت ما حتی

لبخند زدن را هم از فرهنگ به دست می‌آوریم و یاد می‌گیریم و در واقع دو جنبه

اجبار (فشار) و بیرونی بودن، دو خصلت عمومی و اساسی فرهنگ به عنوان

پدیده اجتماعی تلقی می‌شود. البته به یک تعبیر می‌توان گفت هر انسانی خود

یک پدیده فرهنگی است و یک نوع رابطه دیالکتیکی میان انسان و فرهنگ

برقرار است و هر انسانی در واقع هم فرهنگ را می‌سازد و هم از فرهنگ تأثیر

می‌گیرد.

اما نخستین تعریف کلاسیک فرهنگ در قرن ۱۹ میلادی از سوی انسان

شناس برجسته انگلیسی، به نام «ادوارد برنت تایلر» مطرح شد. به نظر وی،

«فرهنگ مجموعه‌ای کامل است شامل معرفت (دانش)، اعتقاد، هنر،

اخلاقیات، قانون، آداب و رسوم و همه تواناییها و عادات مکتسب

انسان که به مثابه عضوی از جامعه آنها را اخذ می‌کند».^{۱۹}

این تعریف از فرهنگ حدود ۵۰ سال به انسان‌شناسان خدمت کرد و تا ۳۲ سال

پس از تعریف تایلر، کسی به تعریف فرهنگ مبادرت نکرد و تا سال ۱۹۲۰

میلادی فقط شش تعریف دیگر بدان اضافه شد و از آن سال به بعد بود که تلاش

بزرگ برای توضیح و تبیین فرهنگ صورت گرفت. از تعاریف جامعه‌شناختی



معاصر فرهنگ نیز که تمایل فزاینده‌ای به تعریف محدود و تحلیلی فرهنگ دارند و در آنها فرهنگ به صورت یک وجود اساطیری جدا از جامعه و ساختارهای آن تلقی و مطالعه نمی‌شود، می‌توان به تعریف «اولسون» اشاره نمود که عقیده دارد:

«مجموعه اندیشه‌های مشترک محل رجوع مفاهیم جامعه شناختی معاصر، فرهنگ می‌باشد؛ به طوری که هرگونه اندیشه‌ای، از فن ساده ساختن آتش تا فلسفه‌های انتزاعی، می‌توانند مشمول یک فرهنگ شوند.»^{۲۰}

«اولسون» چهار جزء اصلی برای فرهنگ قایل است که عبارتند از: باورها - که به سؤال «چیست» پاسخ می‌گویند؛ ارزش‌ها که به سؤال «چه باید باشد» پاسخ می‌دهند؛ هنجارها که به سؤال «چه باید انجام شود» پاسخ می‌دهند و سرانجام فن‌آوری‌ها که به سؤال «چگونه انجام شود» پاسخ می‌دهند.^{۲۱} به عبارت دیگر می‌توان اظهار داشت: که باورها، «هست‌ها و نیست‌ها» و ارزش‌ها، «خوب‌ها و بدها»، «هنجارها»، «باید و نبایدها» و بالاخره فن‌آوری‌ها نیز «دانش، مهارت و ابزار کار» را مشخص و معلوم نموده و آنها را به دست می‌دهند. در هر حال، گستره تعاریف فرهنگ بسیار وسیع است و دارای قلمروهای متعددی می‌باشد. در این راستا می‌توان نوع‌شناسی (تیپولوژی) و انواع متفاوتی از تعاریف فرهنگ را از ابعاد گوناگون و با نقطه تأکیدهای متفاوت به دست داد که در اینجا سه مورد از آنها را به طور بسیار مختصر و فهرست وار ارائه می‌دهیم:

الف - «کروبر و گلوکان»، تعاریف فرهنگ را در ۶ طبقه جای داده‌اند:^{۲۲}

(۱) فرهنگ به مثابه یک کل جامع؛

(۲) فرهنگ به مثابه توارث کلی اجتماع بشر؛

(۳) فرهنگ به مثابه قاعده یا راه زندگی؛

(۴) فرهنگ به عنوان فرآیندهای انطباق، یادگیری و عادت؛

(۵) فرهنگ به عنوان سازمان و سیستم؛

(۶) فرهنگ به مثابه مجموع نتایج حیات جمعی.

ب) هم چنین بر مبنای نقطه تأکید تعاریف فرهنگ، طبقه بندی دیگری وجود دارد که عبارت است از: ۲۳

(۱) تعاریف تاریخی با تأکید بر میراث اجتماعی در طول تاریخ؛

(۲) تعاریف هنجاری با تأکید بر شیوه راه و روش زندگی؛

(۳) تعاریف ساختاری با تأکید بر سازمان فرهنگ؛

(۴) تعاریف روان شناختی با تأکید بر الگو و روش تسهیل سازگاری با محیط؛

(۵) تعاریف تکوینی با تأکید بر «ایجاد شده‌ها» توسط جامعه بشری؛

(۶) تعاریف تشریحی با ذکر عناصر تشکیل دهنده فرهنگ و تأکید بر این عناصر.

ج- براساس حوزه مورد مطالعه نیز می توان طبقه بندی دیگری به دست داد:

(۱) تعاریف انسان شناختی، که بر شیوه زندگی و عادات و سبک زندگی تکیه دارند؛

(۲) تعاریف روان شناختی، که بر نحوه کنش فردی در سازگاری و انطباق با محیط تأکید

می نمایند؛

(۳) تعاریف جامعه شناختی، که بر اندیشه های مشترک مرتبط با جامعه و ساختارها و

نیز بر روابط اجتماعی و خرده فرهنگ ها تأکید می کنند؛

(۴) تعاریف فرهنگ شناسی، که بیشتر بر فرهنگ به عنوان محصول تعامل اجتماعی

تأکید دارند؛

(۵) تعاریف تاریخی، که بر تحول فرهنگ در طول تاریخ و بر انتقال میراث اجتماعی

بشر تأکید می ورزند.

د- اما یک تیپولوژی کلی دیگر نیز می توان از تعاریف فرهنگ به دست داد: یکی

تعاریف وسیع، دوم تعاریف محدود. در تعاریف وسیع، مجموعه عناصر

فرهنگی، شرح داده می شود و فاقد وجاهت تحلیلی است؛ اما در تعاریف

محدود، بیشتر امکان تحلیل مفاهیم فرهنگی را با مفاهیم سیاسی، اجتماعی،

اقتصادی می‌یابیم.

به طور خلاصه با توجه به تعاریف مختلف فرهنگ و عناصر اساسی آن، که صراحتاً یا تلویحاً بر آنها تأکید شده است، فرهنگ را می‌توان به عنوان الگوهای مشترک فکری و رفتاری تلقی نمود که شامل عناصر اساسی ذیل است:

۱) باورها^(۱)، که به نگرش انسان به جهان و هستی شکل می‌دهد و مشروعیت بخش ارزش‌ها است؛

۲) ارزش‌ها^(۲)، که محیط را برای انسان معنا بخشیده و به کنش او جهت می‌دهد و اهداف و وسایل نیل به اهداف را برای وی ترسیم می‌کند و مشروعیت بخش هنجارها واقع می‌گردد؛

۳) هنجارها^(۳)، که بیشتر برآمده از دل ارزش‌هاست و قواعدی است که نحوه عمل و قاعده بازی را در زندگی اجتماعی برای انسان تعیین می‌کند و مشتمل بر حقوق و وظایف مورد انتظار است؛

۴) نمادها^(۴)، که امکان ذخیره و تبادل دانش و تجربه را برای انسان فراهم می‌سازد؛

۵) فن‌آوری^(۵)، که ابزار، مهارت و دانش استفاده از ابزار را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

در هر حال، آنچه معلوم است، فرهنگ هم نیازمند تعاریف وسیع و توصیفی غنی است و هم نیازمند تعاریف محدود تحلیلی و تبیینی غنی می‌باشد و ما در این مقاله کوتاه بر آن نیستیم که در پی شرح و بسط این تعاریف باشیم؛ بلکه صرفاً به منظور آشنایی با فضای مفهومی واژه فرهنگ، قصد

توضیح مختصر در مورد مقوله فرهنگ و انواع کلی تعاریف فرهنگ را داشته‌ایم تا از این ره‌گذر، با دیدی روشن‌تر به بررسی دیدگاه امام (ره) در مورد فرهنگ بپردازیم.

اهمیت فرهنگ در اندیشه امام (ره)

کارکردهای فرهنگ، در پر اهمیت تلقی نمودن فرهنگ، نقش عمده‌ای دارند. به گفته لسلی وایت «کارکرد فرهنگ، تأمین نیازهای درونی و بیرونی انسان است تا زندگی را امنیت و تداوم بخشد».^{۲۴} بر این اساس تأمین نیازهای فیزیولوژیکی از راه امکان بهره برداری از محیط طبیعی و اجتماعی، تضمین بقا و تداوم تاریخی یک جامعه از طریق فرآیند اجتماعی نمودن و انتقال میراث فرهنگی، ایجاد ارتباط جمعی از طریق اختراع و انباشت و استفاده از نمادها، ایجاد احساس تعلق گروهی و خودآگاهی فردی و جمعی (هویت فرهنگی)، ایجاد و حفظ هم‌بستگی و انسجام اجتماعی از جمله کارکردهای فرهنگ است که اهمیت و جایگاه بلند فرهنگ در جامعه را انکارناپذیر می‌سازد. در این راستا با توجه به آثار و گفتار امام (ره) در می‌یابیم که در اندیشه وی، فرهنگ، جایگاه والایی داشته و برای آن نقش بسیار اثربخشی در جامعه قایل است؛ چنان که می‌فرمایند:

«بی شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه

دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است، اساساً فرهنگ هر جامعه

هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد».^{۲۵}

با توجه به کارکرد هویت بخشی و حفظ بقا و یک‌پارچگی فرهنگ، اهمیت این گفته امام (ره) معلوم می‌شود: «فرهنگ اساس ملت است، اساس ملیت یک ملت است».^{۲۶} چنان چه فرهنگ را به مثابه الگوی مشترک فکری و رفتاری مشتمل بر عناصری چون باورها، ارزش‌ها، هنجارها و فن‌آوری تلقی نماییم، بی شک سهم

منحصر به فردی در سعادت یا تباهی یک جامعه دارد. چنان که حضرت امام می‌فرمایند:

«فرهنگ، مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت است»^{۲۷}

چرا که خوشبختی و یا بدبختی یک جامعه، اساساً مرتبط با کارکرد مثبت یا منفی این عناصر فرهنگی است و پویایی الگوهای فکری و رفتاری فرهنگ، نقش عمده‌ای در تعالی و پیشرفت یک جامعه ایفا می‌کند. اما همین الگوهای فکری و رفتاری فرهنگ در صورتی که دچار انجماد و فسیل شدن گردد و یا بر مبنای ارزش‌های برون‌زا و بیگانه شکل پذیرد، اسباب انحطاط و بدبختی یک جامعه را فراهم می‌سازد و به همین جهت است که امام (ره) می‌فرماید:

«فرهنگ... بزرگترین مؤسسه‌ای است که ملت را یا به تباهی می‌کشد و

یا به اوج عظمت و قدرت می‌کشد».^{۲۸}

بنابراین، فرهنگ، خصوصاً بخش غیرمادی و عناصر ارزشی آن، در اندیشه امام (ره) جایگاه بسیار بالایی دارد.

مصادیق فرهنگ از دیدگاه امام (ره)

حضرت امام (ره) نه به عنوان یک نظریه پرداز و دانشمند علوم اجتماعی بلکه به عنوان رهبری آگاه به زمان و مکان که واجد حساسیت بالایی نسبت به مسائل اجتماعی جامعه خود می‌باشد، با نوعی بینش جامعه‌شناختی و روان‌شناختی به موضوعاتی چون فرهنگ می‌نگرد که نه بر مبنای دیدگاهی طبیعت‌گرایانه، بلکه بر پایه دیدگاهی ارزشی معطوف به تکلیف متأثر از ارزش‌های دینی پیرامون پدیده فرهنگ به اظهار نظر پرداخته است. لذا هر چند انتظار نمی‌رود از مجموع نظریه‌های امام (ره) درباره مفاهیمی چون فرهنگ، تعریفی تحلیلی و انتزاعی به دست داد؛ با این وصف می‌توان از مجموع آن در جهت ساختن پیش‌فرض‌ها و مفروضات اساسی یک نظریه بومی و جهت‌گیری آن بهره‌گیری نمود.

البته این مهم نیاز به احاطه و تسلط علمی کافی دارد که خود، مطالعه عمیق و دقیقی را می طلبد که از توان نگارنده و نیز حوصله این نوشتار خارج است. بنابراین در این جا تلاش می شود با توجه به نظریه های امام (ره) راجع به فرهنگ، ابتدا برخی از عناصر و مصداق های فرهنگی موجود در اندیشه امام (ره) را ارائه کنیم؛ آن گاه به فرهنگ استعماری و فرهنگ استقلالی و راه اصلاح فرهنگی از دیدگاه امام بپردازیم.

نکته ای که در تلقی حضرت امام (ره) نسبت به فرهنگ باید گفت، این است که دیدگاه وی راجع به فرهنگ، خصلت انتزاعی، ذهنی و پیچیده ندارد؛ بلکه با زبانی ساده به معرفی وجوه عینی و ملموس فرهنگ می پردازد. به عنوان مثال در مورد ماهیت یکی از مکان های فرهنگی و فرهنگ ساز یعنی دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی که در جامعه قبل از انقلاب در جهت وابستگی و شبیه گرایی غربی، کارکرد داشتند، می فرماید:

«در ایران بنابراین بوده است که یک فرهنگ وابسته، فرهنگ وابسته به

معنای اینکه یک فرهنگی داشته باشیم، دانشگاه داشته باشیم، نگوید

دانشگاه نداریم، دانشکده، دانشسرا و...»^{۲۹}

هم چنین در مورد یکی دیگر از عناصر فرهنگی یعنی وضعیت تحصیلات در قبل از انقلاب، که در جهت عقب ماندگی فرهنگی عمل می نمود، می فرماید:

«... فرهنگ ما را این (شاه) عقب نگه داشته، به طوری که الان جوانهای

ما تحصیلاتشان در اینجا تحصیلات تام و تمام نیست و...»^{۳۰}

حضرت امام خمینی (ره) مجلات و نشریات، تلقی ها و برداشت ها، مفاهیم و هنجارها را در واقع از اجزاء فرهنگ به شمار می آورد.^{۳۱} که همه این عناصر یعنی مدارس، دانشگاه ها و رسانه های ارتباط جمعی، نقش به سزایی در جامعه پذیری افراد جامعه و القای ارزش ها در آنان دارند که بسته به باورها و جهت گیری ارزشی جامعه، محتوای این ارزش ها، تفاوت می پذیرد و موجب

شکل‌گیری هنجارها، برداشت‌ها و نگرش‌های متناسب با آن ارزش‌ها می‌گردد. به طور خلاصه، از جمله مصادیق و عناصر فرهنگ در اندیشه امام می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

دانش، ادب، تعلیم و تربیت، اعتقادات، اخلاق و عمل، گرایش‌های فکری، هنجارها، باورها و ارزشها، برداشتها، هنر، اجتماع و قواعد.^{۳۳} با توجه به مصادیق فرهنگی مورد تأکید امام (ره) می‌توان نتیجه گرفت که بخش غیرمادی فرهنگ برای وی بیشتر اهمیت دارد و تهاجم فرهنگی نیز بیشتر این بخش از فرهنگ را نشانه می‌رود.

فرهنگ استعماری از دیدگاه امام (ره)

از آنجاکه حضرت امام (ره) برای فرهنگ، اهمیت ویژه‌ای قایل است، لذا آن اصالت و اهمیتی که دیگران برای اقتصاد متصورند، ایشان نفی می‌کنند. چنان که می‌فرمایند: «زیرینا اقتصاد نیست».^{۳۳} اما هژمونی فرهنگ و فرهنگ استعماری را بسیار آسیب‌زننده‌تر و خطرناک‌تر از استعمار در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی می‌داند؛ چراکه «با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی، قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و میان‌تهی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود. موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد».^{۳۴}

حضرت امام در جای دیگر می‌فرمایند:

«اجانب، خصوصاً آمریکا، در نیم قرن اخیر کوشش داشتند و دارند فرهنگ و برنامه‌های فرهنگی و علمی و ادبی ما را از محتوای اسلامی - انسانی، ملی خود خالی و به جای آن فرهنگ استعماری و استبدادی

حضرت امام (ره) در واقع وابستگی فرهنگی را عامل وابستگی در ابعاد دیگر نظام اجتماعی می‌دانند:

«... این وابستگی سرمنشأ همه وابستگی هاست که ما داریم. اگر وابستگی فرهنگی را داشته باشیم، دنبالش وابستگی اقتصادی هم هست، وابستگی اجتماعی هم هست، سیاسی هم هست، همه اینها هست.»^{۳۶}

و اما باید دید، حضرت امام (ره) مهم‌ترین عامل استعمار فرهنگی و وابستگی فرهنگی را در چه می‌بیند. در اینجا بدون هیچ پیش داوری ابتدا به این سخنان امام (ره) توجه می‌کنیم:

«ما الان در همه چیز... به گمان همه... یک نحو وابستگی داریم که بالاتر از همه، وابستگی افکار است. افکار جوانهای ما، پیرمردهای ما، تحصیل کرده‌های ما، روشنفکرهای ما، بسیاری از این افکار، وابسته به غیر است، وابسته به آمریکاست و لهذا حتی آنهایی که سوء نیت ندارند و خیال می‌کنند می‌خواهند خدمت بکنند به مملکت خودشان، از باب اینکه راه را درست نمی‌دانند و باورشان آمده است که باید همه چیز را از غرب بگیریم، این وابستگی را دارند و این وابستگی سرمنشأ همه وابستگی هاست که ما داریم»^{۳۷}

«هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند، الا اینکه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانی که ملتها خودشان را گم کرده‌اند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور حقوق اسلامی، قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد و این فرهنگ و حقوق را نادیده گرفته و به دنبال غرب است. چنان غرب در نظر یک قشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنیم غیر از غرب، دیگر هیچ چیز نیست. این وابستگی فکری، عقلی و مغزی،

منشاء اکثر بدبختی‌های ملتها و ملت ما نیز هست... در صدد باشید که از غرب زدگی بیرون بیایید و گم‌شده خود را پیدا کنید. شرق، فرهنگ اصیل خود را گم کرده است و شما که می‌خواهید مستقل و آزاد باشید، باید مقاومت کنید و باید همه قشرها، بنای این را بگذارند که خودشان باشند.^{۳۸} «تا این وابستگی فکری هست در ما که همه نظرم‌ان به این است که همه چیزمان را از غرب باید بیاوریم و هر وقت هم که چیزی پیدا می‌کنیم، غرب باید این را معالجه بکند، تا این وابستگی هست ما نمی‌توانیم استقلال پیدا کنیم، هیچ نحو استقلالی نمی‌شود الا اینکه ما خودمان را بشناسیم. ما خودمان هم فرهنگ داریم، خودمان همه چیز داریم و احتیاج به غرب در این امور نداریم.»^{۳۹}

بنابراین ملاحظه می‌شود که حضرت امام (ره) مهم‌ترین عامل استعمار را، «عاملی درونی» می‌بیند که زمینه ساز وابستگی در عرصه‌های دیگر اجتماع می‌شود. این عامل درونی همانا خودباختگی و از خود بیگانگی، گم‌گشتگی فرهنگی، غرب باوری و غرب زدگی، فراموش کردن خود و زمینه‌های فرهنگ خودی، و در یک کلمه وابستگی فکری^{۴۰} است. البته حضرت امام (ره) با کسب علم از غرب و فراگیری فن‌آوری از غرب مخالفتی ندارند، و بلکه غربی شدن هویت فکری و اسارت افکار را نفی می‌کنند؛ چنان که می‌فرمایند:

«اگر شما آقایان و همه ملت بخواهند استقلال خودشان و بخواهند آزادی خودشان را، باید اول افکارشان را آزاد کنند. افکار ما الان در قید و بند است... این جوانهای ما را یک جوری بار بیاورید که خودشان بفهمند که خودشان یک چیزی‌اند، نگویند که ما باید جور غرب باشیم، شرقی باشند. اگر از غرب هم صنعتی می‌آید، یاد بگیرند، اما غربی نشوند. یاد گرفتن مسأله یک چیزی است و مغز را غربی کردن و از خودشان غافل شدن، مسأله دیگری است.»^{۴۱}

در اینجا نقطه تأکید امام (ره) بر جوانان قابل تأمل است؛ چراکه استعمار در وهله اول، جوانان یک جامعه را نشانه می‌گیرد. لذا تقویت احساس هویت جوانان بر مبنای ارزش‌های دینی و ملی می‌تواند از مهم‌ترین اهداف فرهنگی یک جامعه تلقی شود. اما نکته قابل تأمل دیگر این که، عناصر فرهنگی یک جامعه از یک به هم پیوستگی خاصی برخوردار است؛ به طوری که ورود یک عنصر فرهنگی بیگانه، خواه ناخواه عناصر دیگر آن فرهنگ را نیز به همراه خود وارد می‌کند. لذا نمی‌توان با خیال راحت فن‌آوری غربی را وارد نمود، ولی از ورود و نفوذ اخلاق غربی و ارزش‌های غربی غافل باشیم. لذا برای مبارزه با هژمونی فرهنگی غرب باید آن چنان در جهت تقویت اهداف فرهنگی خودی کوشید و نیز در جهت هماهنگی اهداف فرهنگ استقلال با هنجارها و امکانات ساختاری نیل به آن اهداف تلاش نمود تا به محض ورود ارزش‌های غربی در درون فرهنگ خودی؛ هضم و ذوب گردد و در برابر سلطه فرهنگی غرب، بیمه شویم.

فرهنگ استقلالی - اسلامی از دیدگاه امام (ره)

حضرت امام (ره) استقلال یک کشور و جامعه را در عرصه‌های مختلف منوط به استقلال فرهنگ آن کشور و جامعه می‌داند؛ به طوری که می‌فرمایند:

«استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان‌پذیر است. بی جهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.»^{۲۶}

امروزه این هجوم فرهنگی تحت عنوان «جهانی شدن»^(۱) مطرح است^{۲۳} که از عرصه اقتصاد به عرصه فرهنگ نیز کشیده شده است و در واقع هدف آن هم‌گرایی و یکسان‌سازی فرهنگ‌های ملل مختلف و ادغام در نظام سرمایه داری جهانی است که در رأس آن آمریکا قرار دارد. چنان‌چه به گفته مجتهد زاده «از آنجا که ایالات متحده سکوی اصلی پرتاب موشک جهانی شدن‌های کنونی است، زبان آمریکایی، فرهنگ آمریکایی، مفاهیم آمریکایی، اخلاق یا بی اخلاقی‌های آمریکایی و... بدنه فرهنگی و تمدنی این جهانی شدن‌ها را شکل می‌دهد».^{۲۴} وی ضمن تأکید بر این که جهانی شدن در واقع بار عظیمی از آمریکایی شدن را به همراه دارد، می‌گوید:

«این دگرگونی بنیادین در جهان ژئوپولیتیک، هویت‌ها و استقلال فرهنگی - هویتی همه ملت‌ها را به چالش می‌گیرد. از سوی دیگر همین چالش است که بازگشت به هویت ملی و استقلال خواهی را در سراسر جهان تحریک می‌کند».^{۲۵}

شاخص‌ها:

بنابراین در مقابل فرهنگ استعماری، که موجب وابستگی در تمام مؤلفه‌های نظام اجتماعی می‌شود، فرهنگ استقلالی قرار می‌گیرد که سبب استقلال در تمام زمینه‌های مادی و معنوی جامعه می‌گردد و در واقع کلیه مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی معطوف به هویت فرهنگی مستقل است. از شاخص‌های یک فرهنگ استقلالی - اسلامی در اندیشه امام (ره) می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- احساس هویت و استغناى فرهنگی:

«باید ما نه تنها ما، شرق؛ باید شرق خودش را که گم کرده پیدا کند...»

شرق همه چیز دارد، فرهنگش از فرهنگ غرب بهتر است، فرهنگ غرب از شرق رفته است، همه چیزش از غرب بهتر است».^{۴۶}

۲- خودباوری:

«ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گم‌شده پیدا نشود، نمی‌توانیم سرپای خودمان بایستیم. باید از مغزهای ما اسم غرب زدوده شود».^{۴۷}

۳- استقلال فکری:

«اگر مملکت بخواهد یک مملکت مستقل برای خودتان باشد، باید این تحولات حاصل بشود، یک فرهنگ استعماری برگردد به یک فرهنگ استقلالی، مستقل. همه چیز باید عوض بشود، مغزهای استعماری برگردد به یک مغزهای مستقل، تا این نشود، ما نمی‌توانیم به آن پیروزی نهایی برسیم».^{۴۸}

۴- انسان‌سازی:

«ما می‌خواهیم یک جمعیتی نورانی پیدا کنیم... الهی باشد، پیروزی نه برای این است که ما برسیم به یک مثلاً آزادی، برسیم به یک استقلال و منافع برای خودمان باشد. همین دیگر، تمام. حالا که دیگر منافع مال خودمان مثلاً، دیگر کاری نداریم؟ اینها مقدمه‌ای است، هم‌اکنون مقدمه این است که یک ملت انسان پیدا بشود. یک ملتی که روح انسانیت در آن باشد پیدا شود، تحول پیدا بشود در خود اشخاص آن چیزی که در آن مطرح است پیش انبیا انسان است... می‌خواهند انسان درست کنند. انسان که درست شد، همه چیز درست می‌شود».^{۴۹}

۵- معنویت:

در اندیشه امام (ره) تأمین رفاه جامعه، هدف نهایی نیست، بلکه ایشان رفاهی معطوف به معنویت را اصیل می‌داند:



«اسلام مادیت را در پناه معنویت قبول دارد. معنویت، اخلاق، تهذیب

نفس، اسلام برای تهذیب انسان آمده است.»^{۵۰}

«از معنویات نباید غافل بود که کلید دردهاست.»^{۵۱}

«اسلام یک مکتب مادی - معنویست.»^{۵۲}

۶- توحید به عنوان ارزش غایی:

از شاخصه‌های فرهنگ استقلالی - اسلامی در اندیشه امام (ره)، همانا

هدف دار بودن آن است که چیزی جز توحید و مکتب اسلام نیست؛

«اعتلا به این نیست که شکم ما سیر باشد؛ اعتلا به این است که ما

مسلکمان را و مکتبمان را به پیش بریم.»^{۵۳}

«اسلام در همه چیزش آن مقصد اعلی را خواسته... اگر نظر به انسان

بکند، به عنوان این است که یک موجودی است که از او می‌شود یک

موجود الهی درست کرد»^{۵۴}

راه اصلاح جامعه و فرهنگ از دیدگاه امام (ره)

در دیدگاه امام (ره)، جامعه یک واقعیتی غیرقابل دستکاری و بدون تأثیر

پذیری نیست، بلکه قایل به اصلاح پذیری و تحول پذیری جامعه می‌باشد و در

این راستا عامل اساسی و بنیادین در اصلاح جامعه را، فرهنگ و اصلاح

فرهنگی آن جامعه می‌داند:

«رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است.»^{۵۵}

«راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از

فرهنگ شروع شود... اگر فرهنگ درست بشود، یک مملکت اصلاح

می‌شود.»^{۵۶}

«بزرگترین تحولی که باید بشود، در فرهنگ باید بشود... باید فرهنگ را

یک جوری درست بکنید، فرهنگی را یک جوری بار بیاورید که برای

ملت شما مفید باشد». ۵۷.

«فرهنگ یک ملت در رأس تمدن بزرگ واقع شده، فرهنگ باید یک

فرهنگی باشد موافق تمدن». ۵۸.

شاهد گفته اخیر امام (ره)، تکوین و گسترش سریع تمدن اسلامی در قرون دوم و سوم هجری است که مسبوق بر تحول فرهنگی و یا ایجاد یک فرهنگ استقلالی، اسلامی هدف دار بود، علامه جعفری در این زمینه می نویسد:

«سه قرن بعد از مرگ پیغمبر (ص)، شهر قرطبه، با یک میلیون جمعیت، هشتاد مدرسه عمومی (دانشکده) و کتابخانه‌ای شامل ششصد هزار مجلد کتاب داشت و زبان عربی، زبان علمی جهان شده بود. در این هنگام اشاعه علم از نو شروع شد. «زکریای رازی» (۹۲۳ - ۸۵۰ میلادی) مرض آبله و همکار او «ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی» (۱۰۰۳ - ۹۱۳) سلعه و امراض ستون فقرات را کاملاً توصیف کرد. «ابن سینا» (۱۰۳۷ - ۹۸۰) پرنس علوم، دانش طب را در دنیای اسلام چنان رونق داده بود که یکی پادشاهان کاستیل که بیمار بود برای معالجه به شهر قرطبه نزد دشمنان خود رفت. «التبانی» (۹۲۹) از لحاظ دقت در مطالعه تقویم اعتدالین از بطلمیوس نیز پیش تر رفت و اول کسی بود که در علم مثلثات سینوس را جانشین وتر ساخت و از این تغییر، تمام مثلثات جدید نتیجه شد...» ۵۹.

در نتیجه این فرهنگ اسلامی حرکت بخش بود که «در ظرف یک قرن پس از رحلت حضرت محمد (ص) قوم و عشیره او را، با آنکه فاقد یک دولت متشکل واقعی و فاقد یک قشون ثابت و فاقد آرمانهای سیاسی مشترک بودند؛ مع ذلک قادر کرد که بر سواحل آفریقایی مدیترانه استیلا یابند، اسپانیا را مغلوب کنند و فرانسه را مورد تهدید قرار بدهند». ۶۰ به همین جهت است که حضرت امام (ره) بر حکومت سازی و تمدن سازی فرهنگی اسلامی تأکید می نماید:

«اسلام قریب پانصد سال تقریباً یا بیشتر حکومت کرده، سلطنت کرده است. با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود، لکن همان مقدار شده‌اش؛ ممالک بزرگ و وسیعی را اداره کرد، با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات».^{۶۱}

بنابراین با تعمق در نظریات امام (ره) پی می‌بریم که اصلاح جامعه در وهله اول مستلزم توسعه فرهنگی است و در واقع تحول و اصلاح فرهنگی سرمنشأ تحولات اساسی در ساختارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک جامعه می‌باشد. اکنون باید عامل عمده و بنیادین در تحول و اصلاح فرهنگی را در اندیشه امام، رحمت الله علیه، جست و جو نماییم که چیست؟ با توجه به گفتار و نظریه‌های امام (ره) به نظر می‌رسد ایشان برای آموزش و پرورش به معنای اخص آن یعنی همان آموزش و پرورش رسمی^{۶۲} و نظام آموزشی جامعه نقش ویژه و اساسی قایل است که می‌تواند هم در جهت نابسامانی، انحراف و کج‌روی یک جامعه عمل نماید و هم در جهت سامان، بهبود و استقلال یک جامعه عملکرد داشته باشد؛ چنان که می‌فرمایند:

«مسئله فرهنگ و آموزش و پرورش در رأس یک کشور است. اگر مشکلات فرهنگی و آموزشی به صورتی که مصالح کشور اقتضا می‌کند حل شود، دیگر مسائل به آسانی حل می‌گردد. صدماتی که کشور ما از فرهنگ رژیم شاهنشاهی خورده است قابل مقایسه با ضررهای اقتصادی و غیره نبوده است. متأسفانه در زمان این پدر و پسر دست اجانب باز گردید و مراکز آموزشی که باید تکیه گاه ملت باشند، به ضدش تبدیل گردید. البته انحراف فرهنگ ما ریشه تاریخی دارد و ما امروز مواجهیم با استادان و معلمانی که بر پایه همین تربیت و با فرهنگی غربی که با مصالح اسلام و کشور ما به هیچ وجه وفق نمی‌دهد. تمام وابستگان و انگل‌های خارجی، زاینده شده از این دانشگاه غربی

بوده‌اند. اجانب با فعالیت خود، مدارس و دانشگاه‌های ما را از محتوا خالی کردند. البته حملات زیادی به روحانیت هم شد. آنها می‌خواستند روحانیت را هم تغییر بنیادی بدهند و عده‌ای از روحانیون را هم بردند، ولی عده‌ای مقاوم باقی ماندند، تغییر نکردند. ما باید سالهای طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیاییم و روی پای خویش بایستیم و مستقل گردیم و دیگر احتیاجی به شرق و غرب نداشته باشیم و باید از همان بچه‌ها شروع کنیم و تنها مقصدمان، تحول انسان غربی به انسان اسلامی باشد. اگر این مهم را انجام دادیم، مطمئن باشید که هیچ کس و هیچ قدرتی نمی‌تواند به ما ضرر بزند. اگر ما از نظر فکر مستقل باشیم؛ آنها چگونه می‌توانند به ما ضربه بزنند. تنها آنها می‌توانند از داخل خود ما به ما ضربه بزنند».^{۶۳}

حضرت امام (ره) برای نیل به فرهنگ مستقل اسلامی بر آموزش و پرورش جوانان تأکید می‌نماید؛ به طوری که می‌فرمایند:

«قضیه تربیت یک ملت به این است که فرهنگ آن ملت، فرهنگ صحیح باشد. شما کوشش کنید که فرهنگ را، فرهنگ مستقل اسلامی درست کنید. جوانهایی که در این فرهنگ تربیت می‌شوند، همان‌هایی هستند که مقدرات کشور در دست آنهاست. اگر اینها درست بار بیایند، همه خدمتگزار به مردم، ایمن به بیت‌المال و همه اینها تحت رهبری اسلام تحقق پیدا می‌کند. اگر یک ملتی فرهنگش این طور تربیت بشود، این فرهنگ، فرهنگ غنی اسلامی است و مملکت یک مملکت آرام مترقی خواهد بود».^{۶۴}

هم‌چنین حضرت امام (ره) در عین آن که بر جنبه اصلاح و ساماندهی نظام آموزشی تأکید می‌نماید، بر جنبه انحراف فرهنگی و فساد که آموزش و

پرورش یک جامعه نیز می‌تواند در آن سهم عمده‌ای داشته باشد، تکیه می‌کنند و می‌فرمایند:

«... این جوانهایی که تربیت می‌شوند به این تربیت‌های فرهنگ ناصالح، اینها در آتیه فساد ایجاد می‌کنند... وقتی فرهنگ فاسد شد، جوانهای ما که زیربنای تأسیس همه چیز هستند، از دست می‌روند و انگل بار می‌آیند».^{۶۵}

بر همین اساس حضرت امام (ره) رسالت ویژه‌ای را برای استادان، معلمان، دانشجویان و اقشار فرهنگی برای رسیدن به فرهنگ استقلالی قایل هستند؛ چنان که می‌فرمایند:

«شما استادان و فرهنگیان و دانشجویان و دانشمندان دانشگاهها و دانشسراها و نویسندگان و روشنفکران و دانشمندان معظم، باید کوشش کنید و مغزها را از این وابستگی فکری شستشو دهید و با این خدمت بزرگ و ارزنده ملت و کشور خود را نجات دهید».^{۶۶}

خلاصه

بنابر این به طور خلاصه دیدگاه حضرت امام (ره) راجع به فرهنگ به شرح ذیل است:

۱- تعریف امام (ره) از فرهنگ، تعریف انضمامی و مصداقی است که از جمله مصداقیق و عناصر فرهنگی به زعم امام (ره) عبارتند از: دانش، ادب، تعلیم و تربیت، اعتقادات، اخلاق و عمل، گرایش‌های فکری، هنجارها، باورها، ارزش‌ها، برداشت‌ها، هنر، اجتماع و قواعد آنها در جامعه.

۲- از جهت اهمیت، فرهنگ خصوصاً بخش غیرمادی آن دارای جایگاه بلندی در اندیشه امام (ره) می‌باشد.

۳- فرهنگ از مؤلفه‌های بنیادین جامعه است؛ به طوری که تحول

فرهنگی مقدم بر تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و آنچه در اندیشه امام (ره) روشن است، این که اقتصاد، زیر بنای جامعه نیست و توسعه فرهنگی بر توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی ارجح است.

۴- فرهنگ بهترین ابزار برای استعمار نو در دست استعمارگران است؛ چنان که در این زمینه می فرماید:

«دو ابر قدرت جهان... برای به دست آوردن سلطه استعماری نو،

بهترین راه را حمله به فرهنگهای ملتها دانسته اند».^{۶۷}

۵- وابستگی فرهنگی، زمینه ساز وابستگی اقتصادی و سیاسی است و استقلال فرهنگی نیز موجب استقلال در تمام مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می گردد.

۶- مهم ترین شاخص وابستگی فرهنگی همانا وابستگی فکری، عقلی و قلبی (عاطفی) است.

۷- از مهم ترین شاخص های فرهنگ استقلالی، خودیابی، خودباوری و عدم خودباختگی است.

۸- از مهم ترین اهداف یک فرهنگ اصیل، انسان سازی و الهی شدن انسان هاست.

۹- بستر فرهنگ استقلالی، مکتب توحیدی اسلام است که به آن فرهنگ، هدف و جهت داده و افراد انسانی را از پوچی و بی هدفی و از فساد و بی بند و باری نجات و رهایی می بخشد.

۱۰- رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است و عامل اساسی در اصلاح یا انحراف فرهنگی یک جامعه، نظام آموزشی آن جامعه است که در آن آموزش و پرورش جوانان، نقش کلیدی دارد. ►

پی نویس:

- ۱- کورز، ۱۳۷۲، ص ۵.
- ۲- پژوهنده، ۱۳۷۴، ص ۶۷.
- ۳- چلبی، ۱۳۷۵، ص ۵۴.
- ۴- پهلوان، ۱۳۷۸، ص ۳۰۴.
- ۵- عزتی، ۱۳۷۵ شماره یکم، ص ۱۱.
- ۶- روح الامینی، ۱۳۷۷، ص ۱۱-۱۳.
- ۷- لازم به ذکر است عنوان وزارت فوق، هم اکنون به نام وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تغییر یافته است.
- ۸- پهلوان، ۱۳۷۸، ص ۷-۸، روح الامینی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.
- ۹- یکی از اساطیر یونان باستان با دو چهره.
- ۱۰- پهلوان، ص ۲۰.
- ۱۱- آنچه منع شده است.
- ۱۲- جعفری، ۱۳۷۸، ص ۴.
- ۱۳- نامه فرهنگ، شماره ۲۷، ص ۱۱۱.
- ۱۴- افروغ، ۱۳۷۹، مقدمه.
- ۱۵- تری یاندریس، ۱۳۷۸، ص ۴۶ و هالفستد، ۱۹۹۱.
- ۱۶- تری یاندریس، ۱۳۷۸، ص ۴۸.
- ۱۷- پناهی، ۱۳۷۶، ص ۵۰.
- ۱۸- فرهادی، ۱۳۷۲.
- ۱۹- جلالی مقدم، ۱۳۷۶، ص ۶۵.
- ۲۰- به نقل از چلبی، ۱۳۷۵، ص ۵۷.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- جلالی مقدم، ۱۳۷۶، ص ۶۵-۶۶.

- ۲۳- عزتی، نامه پژوهش، ص ۱۲.
- ۲۴- پناهی، ۱۳۷۶، ص ۵۰-۵۳.
- ۲۵- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۶۰.
- ۲۶- همان، ج ۶، ص ۴۰.
- ۲۷- همان، ج ۱، ص ۲۷۳.
- ۲۸- همان، جلد ۶، ص ۲۵۲.
- ۲۹- همان، جلد ۲، ص ۲۷۲.
- ۳۰- همان، جلد ۴، ص ۲۸۴.
- ۳۱- همان، جلد ۱۷، ص ۱۱۵.
- ۳۲- عزتی، نامه پژوهش ۱، ص ۱۴.
- ۳۳- صحیفه نور، ج ۹، ص ۷۶.
- ۳۴- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰.
- ۳۵- همان، ج ۹، ص ۱۸۷.
- ۳۶- همان، ج ۱۰، ص ۵۵-۵۶.
- ۳۷- همان.
- ۳۸- همان، ج ۱۱، ص ۱۱۶.
- ۳۹- همان، ج ۶، ص ۳۹. *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
تال جامع علوم انسانی
- ۴۰- با استفاده و بصیرت‌گیری از مصاحبه دکتر عماد افروغ با کیهان فرهنگی شماره ۱۵۶، ص ۷۶-۷۵.
- ۴۱- صحیفه نور، جلد ۷، ص ۱۰.
- ۴۲- همان، ج ۱۵، ص ۱۶۱.
- ۴۳- جهانی شدن به مفهوم «فرآیند اجتماعی که در آن، قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند» (به نقل از واترز، ۱۳۷۹، ص ۱۵).

۴۴- مجتهد زاده، ۱۳۸۰، ص ۸.

۴۵- همان.

۴۶- صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۴۲.

۴۷- همان.

۴۸- همان، ج ۶، ص ۲۱۲.

۴۹- همان، ج ۷، ص ۶۲.

۵۰- همان، ج ۷، ص ۱۶.

۵۱- همان، ج ۴، ص ۲۱۳.

۵۲- همان، ج ۷، ص ۱۶.

۵۳- همان، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

۵۴- همان، ج ۸، ص ۷.

۵۵- همان، ج ۱۰، ص ۵۵.

۵۶- همان، ج ۱، ص ۹۷.

۵۷- همان، ج ۶، ص ۲۵۲.

۵۸- همان، ج ۲، ص ۲۷۲.

۵۹- جعفری، ۱۳۷۸، ص ۷.

۶۰- جعفری، ۱۳۷۵، ص ۳۶.

۶۱- صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۹۸.

۶۲- فراگردی است که افراد به واسطه آن در وضعیت‌های اجتماعی سازمان یافته، در

معرض آموزش منظم دانش‌ها، مهارت‌ها، رفتارها و گرایش‌های معین قرار می‌گیرند.

(علاقه‌بند، ۱۳۷۴، ص ۱۷)

۶۳- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۹۲.

۶۴- همان، ج ۷، ص ۷۴.

۶۵- همان، ج ۱، ص ۷۳.



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی



۶۶- همان، ج ۹، ص ۱۸۶.

۶۷- همان، ج ۱۹، ص ۲۰۳.

منابع و مأخذ

- ۱- افروغ، عماد. «فرهنگ شناسی و حقوق فرهنگی». تهران، فرهنگ و دانش، ۱۳۷۹.
- ۲- ایتزن، دی. استنلی. «فرهنگ به مثابه معرفت مشترک»، ترجمه ضیاء تاج الدین، نامه فرهنگ، شماره ۲۷.
- ۳- پژوهنده، محمد حسین. «مفهوم فرهنگ از دیدگاه متفکران». اندیشه حوزه، سال اول، شماره دوم، پاییز ۷۴.
- ۴- پهلوان، چنگیز. فرهنگ شناسی. تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- ۵- پناهی، محمد حسین. «دگرگونی فرهنگی و زمینه‌های نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه». فرهنگ علوم اجتماعی، شماره ۲۳-۲۲، تابستان و پاییز ۱۳۷۶.
- ۶- تری یاندریس، هری. س، فرهنگ و رفتار اجتماعی. ترجمه نصرت فتی، تهران، رسانش، ۱۳۷۸.
- ۷- جعفری، محمد تقی. سکولاریسم یا حذف دین از زندگی دنیوی. تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۸- جعفری، محمد تقی. «فرهنگ»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۵۷، ص ۸-۴، ۱۳۷۸.
- ۹- جلالی مقدم، م. «برداشتهای گوناگون از فرهنگ». کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۸، دی ۱۳۷۶.
- ۱۰- چلبی، مسعود. جامعه شناسی نظم. تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
- ۱۱- روح الامینی، محمود. مبانی انسان شناسی. تهران، انتشارات عطار، ۱۳۷۲.

- ۱۲- روح اله امینی، محمود. زمینه فرهنگ‌شناسی. تهران، انتشارات عطار، ۱۳۷۷.
- ۱۳- صحیفه نور. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام. مجلدهای مندرج در متن و پانویس.
- ۱۴- عزتی، مرتضی. «رابطه فرهنگ و توسعه از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)». نامه پژوهش، شماره یکم، ۱۳۷۵.
- ۱۵- علاقه‌بند، علی. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. تهران، نشر و پرورش، ۱۳۷۴.
- ۱۶- فرهادی، مرتضی. «مردم‌شناسی فرهنگی» (درسنامه). دانشکده علوم اجتماعی علامه طباطبائی، ۱۳۷۲. (منتشر نشده)
- ۱۷- کوزر، لیوئیس. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناس. ترجمه محسن تلاش، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- ۱۸- واتزر، مالکوم. جهانی شدن. ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹.
- ۱۹- مجتهد زاده، پیروز. «جهان سیاسی در سالی که گذشت». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۴-۱۶۳، ص ۳۰-۴، سال ۱۳۸۰.

ژوبگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی